**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030224**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

عرض شد که کلمۀ امر را آقای شهیدی اشاره می‌کنند که در موارد مستحبات به کار رفته من دون ای تجوزاً. یک سری مثال‌هایی را ایشان ذکر کردند، این مثال‌ها به نظر می‌رسد که غیر از یک مثالش بقیه‌اش خیلی روشن نیست که این امر به اعتبار استحباب باشد، یکی کلام حضرت امیر علیه السلام به آن خانم گناهکار، تائب، «فَانْطَلِقِي وَ أَرْضِعِيهِ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ كَمَا أَمَرَكِ اللَّهُ به» که امرک الله به بگوییم به معنای این هست که استحباب رضاع کامل. ولی ممکن است این اشاره به این باشد که خداوند در آیۀ شریفه شرط رضاع کامل را تام را رضاع دو سال قرار داده، ذلک لمن اراد ان یتم الرضاعه کما امرک الله ناظر به این وجوب شرطی باشد، یعنی همچنان که خداوند دستور داده که رضاع کامل به این نحو حولین کاملین هست برو آن را انجام بده نه ناظر به اعتبار استحباب، به اعتبار آن وجوب شرطی یعنی شرط رضاع کامل.

«وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ» (بقره، آیه ۲۳۳).

امر به آن معنا در آیه هم نیست، اگر کسی می‌خواهد رضاعت را کامل بکند دو سال بچه‌اش را شیر می‌دهد، باید هم نیست.

**شاگرد:** در مقام انشاء نیست؟

**استاد:** معلوم نیست در مقام انشاء باشد

**شاگرد:** این قرینه نمی‌شود در مقام انشاء است؟

**استاد:** نه معلوم نیست به آن معنا در مقام انشاء، نه این امرک الله معلوم نیست ناظر به حکم تکلیفی باشد، می‌گوید کسی که می‌خواهد رضاعت را کامل کند دو سال بچه‌اش را شیر دهد، یعنی شرط کمال و تمام رضاع، رضاع دو سال کامل است. این است که ممکن است ناظر به وجوب شرطی باشد، می‌گوید همچنان که خداوند در آیۀ قرآن اشاره کرده راه کمال چیز را این قرار داده همچنین اینکه پیغمبر فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلينَ» این ممکن است برای پیغمبر این واجب باشد، ما دلیل نداریم اینکه بر مردم واجب نیست این دلیل نیست که بر پیغمبر واجب نباشد. من دلم می‌خواست مراجعه کنم به کتاب‌هایی که خصائص النبی درش هست که ببینیم آیا در خصائص النبی به اینها اشاره شده که مثلا یکی از خصائص پیغمبر لزوم عفو باشد و اینها، این هم می‌شود این را هم مراجعه کرد، بیهقی یک کتابی دارد در مورد، خصائص النبی مال بیهقی است به نظرم اشاره به اختصاصات پیغمبر می‌کند. خصائص النبی می‌دانید مال؟

**شاگرد:** خصائص النبی یکی مال نسائی است.

**استاد:** نسائی یکی دارد.

**شاگرد:** یکی خصائص سید العالمین مال سرمدی است. یکی غرر الخصائص الواضحه است نمی‌دانم موضوعش چی است مال اشک؟؟؟ است. الخصائص الکبری سیوطی یکی این هست. یکی باز سیوطی الموضوع اللبیب فی خصائص الحبیب

**استاد:** حالا اینها را می‌شود نگاه کرد شاید در لابلای اینها نکته‌ای در این مورد وجود داشته باشد. و بقیه‌اش عرض کردم انّک امرت بالدعاء و اینها هم اینها ممکن است وجوب شرطی باشد یعنی خداوند راه رسیدن به استجابت را دعاء قرار داده، یعنی وجوب شرطی نه، عرض کردم اصل دعا واجب نیست حتی معلوم نیست مستحب هم باشد برای کسی که می‌تواند صبر بکند. منهای بحث دعا، نفس دعا به عنوان یک دعا برای رسیدن به آن مطلوب، مراد این انّک امرت بالدعاء و ضمنت الاجابة ناظر به آن دعایی هست که شخص امید استجابت دارد و امثال اینها، حالا آیا در جایی که شخص یک گرفتاری برایش پیش می‌آید و این گرفتاری را صبر می‌کند آیا صبر اولیٰ هست یا، حالا بالأخره این خیلی واضح نیست که امرتُ بالدعاء به اعتبار استحباب دعا باشد، ممکن است به اعتبار این باشد که راه رسیدن به مطلوب دعاء هست، یعنی شرط لازم، یعنی برای اینکه انسان به مطلوبش برسد حتما باید دعا کند تا به مطلوب برسد، بعضی چیزها هست که در روایت هست که به نظرم یکی از انبیاء گفته بود که من دعا نمی‌کنم تا خدا خودت به من بدهی، خدا هم گفت من هم نمی‌دهم تا تو دعا کنی، استغفرالله.

**شاگرد:** بحث شفع الله

**استاد:** نه آن یک چیز هست که بعضی از چیزهای بنی اسرائیل گفتش که به طبیب مراجعه نمی‌کنم مگر اینکه تو، به نظرم در دعا هم هست، این در ذهنم هست که می‌گوید دعا نمی‌کنم تا اینکه تو خودت که می‌دانی که من حاجتم چی است، خدا می‌گوید نه، این من هم چیز نکنم تا تو دعا کنی. در واقع از شوخی گذشته یکی از راه‌های رسیدن به مطلوب همین هست مثلا.

**شاگرد:** موضوع هم اگر درش باشد ولی نه لزوم فقهی اصطلاحی

**استاد:** حالا آن هم یک نکته‌ای هست آن بعد عرض می‌کنم که ممکن است در بعضی چیزها لزوم اخلاقی باشد، لزوم اخلاقی حقیقتش لزوم شرطی است، یعنی شرط کمال این است، و شرط تهذیب نفس این است شرط رسیدن به آن مقامات عالیه

**شاگرد:** نه من فلانی را بحث می‌کنم کار ندارم به اینکه اگر می‌خواهی فلان بشود و اینها، تو حتما این را انجام بده.

**استاد:** نه حتما این را انجام بده یعنی چی؟ این حتما را باید دید، حتما یعنی

**شاگرد:** طلبه حتما باید نماز شب بخواند

**استاد:** نماز شب بخواند حتما باید بخواند یعنی بدون اینها به آن چیزی که شایستۀ طلبگی هست نمی‌رسد دیگر

**شاگرد:** نه با این کلام بخواهد

**استاد:** نه آن در این مقام چیز اخلاقی، حالا آن یک نکته‌ای هست که من در این بحث می‌خواستم دنبال کنم که خیلی وقت‌ها یکی از پاسخ‌هایی که در بعضی از این موارد هست آن این است که ناظر به ایجاب اخلاقی است نه ایجاب فقهی و اینها، البته اینها شاید در مورد بحث «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلينَ» هم این مطلب باشد که اینها ایجاب اخلاقی باشد، حالا ایجاب اخلاقی من می‌خواهم عرض کنم چه بسا ممکن است شخصی بگوید این ایجاب‌های اخلاقی بازگشتش به ایجاب شرطی است. البته در مورد شخص پیغمبر منهای بحث کمالات آن این است که این هست که برای رسیدن به آن هدفت که اینکه رسالت پیامبر همه گیر بشود برای اینکه رسالت نفوذ در مردم داشته باشد راهش این است در واقع یک نوع نشانگر مسیر رسیدن به پیشرفت دین نه صرفا بحث کمالات فردی، می‌گوید بدون اینکه شما عفو بکنی از مردم درگذری، آلة الرئاسة سعة الصدر. اصلا یکی از نکاتی که پیغمبر را موفق می‌دارد در کارهایش همین سعۀ صدری بوده که پیغمبر داشته و اصلا بسیاری از رفتارهای خاص پیغمبر هم در همین زاویه اصلا اینکه پیغمبر همسران متعدد گرفته، یک سری از اینها به خاطر همین هست که مسیر پیشرفت دین پیغمبر متوقف بر این بوده، یک افرادی بودند که مثلا می‌آمدند از پیغمبر دخترانشان را پیشنهاد می‌کردند که پیغمبر بگیرد، اگر پیغمبر نمی‌خواسته آنها را بگیرد یک نوع توهین تلقی می‌شده یک نوع آنها تصورشان این بوده که پیغمبر آنها را حساب نمی‌کند، خوار. و این نه تنها در نسبت به آنها نسبت به کل پیروان پیغمبر اثر سوء داشته. پیغمبر گاهی اوقات تحمل می‌کرده است بعضی از ناملایمات‌هایی را که از جانب همسرانشان بوده برای اینکه پیشرفت در مسیر نهضت و دین و شریعتشان حاصل بشود. خدا رحمت کند مرحوم حاج ابوالفضل زنجانی یک مقاله‌ای دارد به نام اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خیلی مقالۀ خوبی است، من اینقدر مقالۀ جالب ندیدم در مورد اخلاق حضرت محمد، البته زاویۀ دیدش نگاه انسانی به پیامبر هست نه نگاه به عنوان اینکه پیامبر یک موجود ویژه هست، به نظر من از این جهت مقاله نقصان دارد چون پیامبر به هر حال دو جنبه‌ای است، یعنی هم جنبۀ «يُوحى إِلَيَّ» در مورد پیغمبر هست هم «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، بیشتر روی جنبۀ «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» در این مقاله تکیه شده. ولی غرضم این هست که در لابلای این مقاله بدون اینکه شبهه‌ها را مطرح کند گزارشی از نحوۀ ازدواج پیغمبر با همسران کرده با نحوۀ گزارش توضیحاتی که می‌دهد آن را ببینید در مورد تعدد زوجات پیغمبر مقالۀ مفیدی است.

من به نظرم آن چیزی که در همۀ اینها از همه مهم‌تر هست آن روایت معتبرۀ ابن سنانه است، «أَمَرَ النَّاسَ بِنَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْغُسْلِ وَ التَّجَرُّدِ فِي إِزَارٍ وَ رِدَاءٍ»

به نظرم کلمۀ امر، اینکه اینجا هیچگونه تجوز احساس نمی‌شود معلوم نیست، به نظر می‌رسد در مواردی که استحباب موکد وجود داشته باشد کلمۀ امر را می‌شود به کار برد همچنان که ایجاب را هم به کار بردند. غسل‌های مستحب را به عنوان غسل واجب در روایات ما قرار داده شده، غسل جمعه واجب علی کل رجل و امرأة، شما روایت‌های غسل جمعه را ببینید، روایت‌هایی در مورد همین غسل احرام را ببینید، غسل جمعه به خصوص روایت‌ها تعبیر واجبٌ دارد، واجبٌ را برای چی به کار بردند؟ به خاطر اینکه مستحب مؤکد است، در مستحب مؤکد، و این هم می‌تواند به اعتبار استحباب مؤکدش باشد. من یک مروری کردم در روایت‌هایی که مربوط به نتف ابط و حلق العانة هست که ببینم آیا می‌شود از آنها در مورد اینکه مستحب مؤکد هست یا نیست نکته‌ای گفت؟ به نظر می‌رسد ممکن است بعضی از روایات را منافی با استحباب مؤکد کسی قرار بدهد. آن روایات یکی این روایت هست که چند تا سند هم دارد، این روایت این است، روایتی است که تحویلی است، جامع احادیث، جلد ۱۳، صفحۀ ۱۳۳، رقم ۱۷۶۶۱. روایت این است، موسی بن قاسم عن حماد بن عیسی عن حریز و القاسم بن محمد عن الحسین بن ابی العلاء جمیعا عن ابی عبد الله علیه السلام و صفوان بن یحیی عن العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام.

این سه تا سند دارد، یک سند موسی بن قاسم عن حماد بن عیسی عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلام که این سند صحیحه است بدون دغدغه.

یک سند دیگر موسی بن قاسم عن القاسم بن محمد عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام. که قاسم بن محمد-اش قاسم بن محمد جوهری است، که خب یک قدری سند گیر دارد، ما حالا روایت حسین بن سعید از قاسم بن محمد جوهری عن علی بن ابی حمزه را یک جوری تصحیح کردیم ولی معلوم نیست آن تصحیحی که ما آنجا می‌کنیم در مورد روایت موسی بن قاسم از قاسم بن محمد بیاید، خب این دومی‌اش خیلی روشن نیست صحت سند.

سومی‌اش هم موسی بن قاسم عن صفوان بن یحیی عن العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام که آن هم صحیحه است بدون تردید.

«قَالَ: سُئِلَ عَنْ نَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْأَخْذِ مِنَ الشَّارِبِ ثُمَّ يُحْرِمُ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ.»

تعبیر می‌کند لا بأس به، اگر قرار باشد نتف ابط، حلق العانة، اخذ من الشارب استحباب مؤکد داشته باشد لا بأس به تناسب با این ندارد که این تعبیر را بکنند. ممکن است این را به عنوان شاهد بر اینکه استحباب مؤکد ندارد.

**استاد:** آنجا می‌خواهد حج برود

**شاگرد:** حالا من فعلا در مورد تقریب استدلال صحبت نخواهم کرد.

این یک.

یک روایت دیگر هست این روایت هست ۱۷۶۶۶ سندش این هست، در کافی وارد شده در تهذیب هم نقل از کافی نقل شده.

بعض اصحابنا عن ابن جمهور عن محمد بن القاسم عن عبد الله بن ابی یعفور قال کنّا بالمدینة. این سندش حالا، یکی اوّلش بعض اصحابنا هست که حالا این بعض اصحابنا مراد کی هست، یک قدری گیر دارد. نفر بعدی ابن جمهور هست. ابن جمهور در اسناد کافی مراد حسن بن محمد بن جمهور است. چند نفر از این آل جمهور ما داریم. پدر حسن، محمد، محمد بن جمهور هست. این محمد بن جمهور دو تا پسر داشته، یکی حسن، آن که معروف است همین حسن است، یکی‌اش حسین برادرش که حسن بعضی وقت‌ها از آن حسین هم روایت می‌کرده. این حسن که حسن بن محمد بن جمهور هست صاحب کتاب الواحدة است که در مورد زندگی ائمه بوده و ظاهرا مرحوم کلینی روایت‌های ابن جمهور را عمدتا از همین کتاب الواحدة گرفته. نوع روایت‌هایی که به عنوان ابن جمهور وارد شده در مورد زندگی ائمه و بعضی از این ویژگی‌های

**شاگرد:** بنابر مسالک شاید تعبیر ندیم باشد.

**استاد:** نه، کتاب الواحدة است البته به نظرم ابن ندیم این را به پدر نسبت داده، آن را به پدر نسبت داده ابن ندیم یک سهوی کرده، آن سهو به فهرست شیخ طوسی هم سرایت کرده، دو جهت سهو در فهرست ابن ندیم هست که هر دو جهتش هم به کتاب فهرست شیخ که منبعش فهرست ابن ندیم بوده سرایت کرده، یکی اینکه محمد بن جمهور را محمد بن حسن بن جمهور تعبیر کرده، در حالی که محمد بن جمهور هست، هیچ شاهدی بر اینکه محمد بن جمهور نسبت به جد هست و حسن در نسبش باشد وجود ندارد. این یک.

نکتۀ دوم اینکه کتاب الواحدة را به محمد نسبت داده، به پدر نسبت داده، در حالی که کتاب الواحدة مال پسر هست، به قرینۀ، حالا غیر از اینکه در بعضی جاها به پسر هم نسبت دادند در خود این کتاب الواحدة بنابر نقل اعلام الوریٰ در بعضی جاها از برادرش حسین بن محدث یعنی اخی حسین بن محمد، از برادرش حسین بن محمد با تعبیر اخی حسین بن محمد تعبیر کرده، این مال پسر هست ظاهرا هم محمد بن حسن بن جمهور را هم که تعبیر کرده قاتی کرده،

**شاگرد:** قلب عنوان، طبقه‌اش

**استاد:** نه، قرائن نشان می‌دهد مراد پدر است، یعنی آن اطلاعات که دارد بعضی آن اطلاعات مال پدر است می‌گوید جزو روایت امام رضا هست. آن قاتی کرده این اطلاعات را و من حدس می‌زنم اصلا اینکه محمد بن حسن بن جمهور هم تعبیر کرده به خاطر قاتی کرده با اسم پسر که حسن بن محمد بن جمهور هست. علی ای ابن جمهور محمد دو تا پسر دارد، یکی حسن هست یکی حسین، حسن هم یک پسر داشته به نام محمد، محمد بن حسن بن محمد بن جمهور که این محمد بن حسن بن محمد بن جمهور در غیبت نعمانی اسمش زیاد آمده، و در بعضی از کتب تاریخی هم از این محمد بن حسن بن محمد بن جمهور یاد شده. ظاهرا بیشتر شخصیت اجتماعی بوده تا یک شخصیت علمی و بیشتر راوی در طریق کتاب پدرش واقع هست، شرح حالش در کتاب‌های تاریخی آن دوره هست. به تناسب یک کنیزی داشته شوخی‌هایی که با این کنیز می‌کرده در بعضی از کتاب‌های تاریخی آن دوره وارد شده. حسن بن محمد بن جمهور توثیق شده، پدر را نمی‌شود توثیق کرد. ابن جمهور عن محمد بن القاسم، این محمد بن القاسم را الآن یادم نیست که کی است. عن عبد الله بن ابی یعفور، به هر حال روایت از جهت سندی روایت معتبری نیست.

«قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فَلَاحَانِي»

لاحانی یعنی لاحا از واژۀ لحیه ظاهرا می‌آید یعنی اظهار لحیه کرد، یعنی با هم دعوا کردیم، گویا اینجوری حدس می‌زنم از مادۀ اظهار لحیه کردن یعنی دو نفری که با همدیگر مباحثه می‌کنند مناظره می‌کنند هر کدام برای آن می‌خواهد اظهار لحیه کند، یک همچین حدسی می‌زنم که لاحا به این معنا، البته لَحا به معنای اشکال هم هست، لحا این هم یعنی هر یک می‌خواهد اشکال دیگری را کأنّ بگیرد، لحا لغة

**شاگرد:** پاورقی کافی از نهایه آورده «لحيت الرجل ألحاه لحياً: إذا لمته وعذلته. ولاحيته ملاحاة ولِحاء: إذا نازعته. النهاية، ج 4، ص 243»

**استاد:** لح اشکال گرفتن بر دیگری، مذمت کردن دیگری امثال اینها. لاحانی یعنی دو نفری که این می‌خواهد از آن اشکال بگیرد، آن می‌خواهد از این اشکال بگیرد. مناظره به اعتبار این است که من نظرم را دارم ارائه می‌کنم آن است، مناظره یک قدری مؤدبانه‌تر است، لاحانی یعنی بیخ خر همدیگر را گرفتم من می‌خواستم حرف او را غلط تلقی کنم او می‌خواست حرف من را تلقی کند.

**شاگرد:** ثلاثی مجردش سید حمیری یک شعری دارد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَ لَاحٍ لَحَانِي فِي عَلِيٍّ وَ حِزْبِهِ |  | وَ قُلْتُ لَحَاكَ اللَّهُ إِنَّكَ أَعْفَكُ |

به معنی سرزنش.

**استاد:** بله. یعنی خداوند تو را عیب‌دار بکند مثلا، خداوند تو را سرزنش بکند.

**شاگرد:** این روایت در کافی یک طریق دیگر هم دارد، کافی آن هم مشکل دارد.

**استاد:** بله.

«كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فَلَاحَانِي زُرَارَةُ فِي نَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِهِ فَقُلْتُ حَلْقُهُ أَفْضَلُ وَ قَالَ زُرَارَةُ»

حالا یک چیز کلی در مورد این بگویم بعد بحثش فردا ادامه بدهم این بحث را، دو تا عبد الله بن ابی یعفور و زراره اینها دو تا چیز مختلف هستند دو تا مکتب مختلف به یک معنا، زراره فقیه‌تر هست، و عبد الله بن ابی یعفور به عنوان یک فقیه مثل زراره شناخته نمی‌شود، خب زراره، ولی عبد الله بن ابی یعفور از بعضی جهات به عنوان شخصیتی که نسبت به مثلا امام علیه السلام وفادارتر هست و تسلیم‌تر هست آن هم در بعضی روایات ازش استفاده می‌شود. امثال زراره به هر حال مناظره‌گر بوده آن لحن‌هایی که احیانا از زراره و برخوردهای که با امام علیه السلام هست آن را ما از عبد الله بن ابی یعفور شاید نبینیم. به هر حال از جهت، عبد الله بن ابی یعفور یک سری اصحاب داشته، زراره یک سری اصحاب دیگر داشته. خلاصۀ عرضی که من اینجا می‌خواهم عرض بکنم اینکه ممکن است از این روایات برداشت بشود که اصلا استحباب مؤکد ندارد، این روایت می‌گوید حلق هست از حلق هم اولیٰ‌تر طلی است، حالا ببینیم چگونه با اینها باید برخورد کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد